

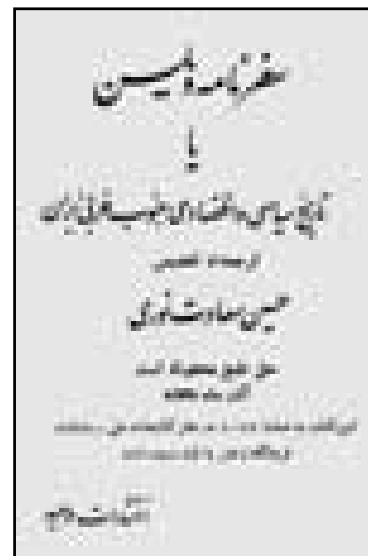
خاطرات سرآرنولد ویلسون و

چگونگی دستیابی انگلستان بر جنوب ایران

حساب نمی‌آمدند.
مقدمه

در آغاز سده بیستم م. / چهاردهم ه. ق. اتفاق بس مهمی در ایران افتاد که بر سرنوشت این کشور، منطقه و کل جهان اثرات ژرفی باقی گذارد. آن مهم واگذاری امتیاز نفت جنوب ایران به یک سرمایه‌دار انگلیسی بنام ویلیام ناکس داریسی^۱ بود. با کشف نفت در ایران ارزش‌های این کشور، برای انگلستان بالا گرفت. گرچه، همین موضوع، موجب جلب نظر دیگر دولت‌ها هم به ایران شد و در نتیجه، بر نگرانی‌های بریتانیا - که دهها سال بود در منطقه حضور داشت - افزود.^۲

با رسمیت یافتن قرارداد و شروع عملیات، بریتانیا، مهندسين، کارشناسان و بخصوص ماموران بسیاری را به ایران فرستاد که از آن جمله بود یک سرچوخته ۲۳ ساله بنام آرنولد ویلسون که در ۱۹۰۷ م. / ۱۳۲۵ ق. کمی پیش از انعقاد آن قرارداد معروف میان روسیه و انگلستان و تقسیم ایران به مناطق نفوذ آن دو کشور، به ایران آمد. وی تا سال ۱۹۱۴ م. / ۱۳۳۳ ق. یعنی سال شروع جنگ نخست جهانی در ایران بود و در جهت حفظ منابع دولت متبوعش اقداماتی را انجام داد که برای اطلاع دقیق از آنها، لازم است، خاطراتش مورد مطالعه قرار گیرد.^۳ به نوشته خودش، در مدتی که در ایران بود، انبوهی از گزارشات رسمی و غیررسمی را برای رؤسای مافوقش در بوشهر، بمبئی و لندن ارسال داشت که می‌توان آنها را، به جد، گنجینه‌ای از اسناد، منابع و مأخذ تاریخی، جغرافیایی و مردم‌شناسی، و متضمن اطلاعاتی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی - اجتماعی و دیپلماتیک دانست. در مقدمه کتابش می‌نویسد: «کتاب حاضر شامل قسمت زیادی مطالب تاریخی و باستان‌شناسی و اطلاعات جغرافیایی و حیوان‌شناسی و گیاه‌شناسی نیز می‌باشد». ویلسون به هنگام اقامت در ایران، در مورد شناخت آب و هوای مناطقی که در آن زیسته بود مطالعه کرده و در زبان‌شناسی، اوضاع و احوال



○ دکتر لقمان دهقان نیری
هیئت علمی دانشگاه اصفهان

اشاره:

با کشف نفت در ایران و انعقاد قرارداد داریسی، بر توجه بریتانیا به ایران افزوده شد و انگلیسی‌ها کوشیدند، ضمن کنار زدن دیگر رقبای اروپایی و آمریکایی، و با تضعیف دولت مرکزی ایران که گرفتار انقلاب مردم برای استقرار مشروطیت بود، و نزدیک شدن به سران ایلات و عشایر ایران و تحت تأثیر قرار دادن مراکز متعدد قدرت، مناطق نفت‌خیز را به مالکیت خود درآورند.

یکی از ماموران برجسته‌ای که از سوی انگلستان در سال ۱۹۰۷ م. به ایران فرستاده شد، آرنولد ویلسون بود که نمونه یک افسر استعماری حکومت انگلیسی هند بریتانیاست. ویلسون، با بهره‌گیری از هر فرصتی، کوشید، منافع شرکت نفت را تأمین نماید. اقدامات او که در خاطراتش آمده، نشان‌دهنده سیاست استعماری بریتانیا در ایران و منطقه خلیج فارس است. سیاستی که در آن، مردم و دولت ایران به

- سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب ایران
- تألیف: آرنولد ویلسون
- ترجمه: حسین سعادت نوری
- ناشر: وحید، چاپ دوم - ۱۳۶۳



سرآرنولد ویلسون

قبایل و نژادهای مختلف و افسانه‌ها و خرافات و اوهام کسانی که زمانی را با آنها سپری ساخته بود مطلب گرد آورده است [ص: ۱۱].

او مسکوکاتی را که در موقع اقامت در ایران جمع‌آوری نموده بود همه را، به موزه‌های بریتانیا یا به موزه کلکته فرستاد، که به گفته خودش، شرح هر کدام، در فهرست‌های آن موزه‌ها ثبت است. وی حتی نمونه‌هایی از حیوان‌شناسی را هم برای موزه تاریخ طبیعی بمبئی ارسال داشته که تصاویر آنها چاپ شده و خود آنها در موزه‌ها موجودند. او می‌نویسد: «مطالب مربوط به زبان‌شناسی در یادداشت‌های رسمی اینجانب منعکس گردیده و نمونه‌های احجار تاریخی و فسیل‌ها را هم متخصصین طبقات الارض معاینه و پسند کرده‌اند» [ص: ۱۲].

سرآرنولد ویلسون ۴ در ۱۸۷۳ م. متولد شد، خدمت در دستگاه ارتش استعماری را از هجده سالگی آغاز کرد و در ۲۳ سالگی با درجهٔ سرچوخی مامور ایران گردید. در سی سالگی سروان شد و بعدها یعنی در ۱۹۲۰ م. لقب شوالیه گرفت و وارد فعالیت‌های نفتی شد تا جایی که به ریاست شرکت نفت ایران و انگلیس رسید. در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم به نمایندگی از سوی حزب محافظه‌کار به مجلس راه یافت. در جنگ جهانی دوم داوطلبانه وارد نیروی هوایی شد و در جریان یک ماموریت بمباران، هواپیمایش هدف قرار گرفت و کشته شد.^۵

ویلسون نمونهٔ یک افسر استعماری باهوش و وظیفه‌شناس و وطن‌دوست انگلیسی بود که در یک خانوادهٔ روحانی زاده شد و به مقامات عالی‌ه راه یافت. در مدت اقامتش در ایران یک آرام نگرفت و در پی ماموریت‌هایی که برای منافع کشورش انجام داد، قسمت اعظم ایران و عراق و هند و بعدها اروپا را درنوردید و برای کسب منافع بریتانیا، از هیچ اقدامی، کوتاهی نکرد.

دربارهٔ وظیفه‌شناسی عقایدی داشت که اطلاع از آنها

بی‌فایده نیست: «قبل از جنگ بین‌المللی ما با کسانی خدمت می‌کردیم که هر یک ماموریت خود را به منزلهٔ دعوت غیبی تلقی می‌نمودند، و رهبران ما نیز بقدری در ما نفوذ داشتند و ما بحدی به آنها ایمان و علاقه داشتیم که حاضر بودیم در راه انجام وظیفه تا پای مرگ هم ایستادگی کنیم.» [ص ۱۳].

یکسال پیش از آن که به ایران بیاید، یعنی به هنگام خدمت در هنگ سی و دوم سیخ در هندوستان، اطلاعات کافی از زبان اردو، پشتو، و فارسی بدست آورد و به گفتهٔ خودش کلیهٔ کتبی را که در کتابخانهٔ هنگ راجه به ایران و افغانستان موجود بود مطالعه کرد [ص ۱۴].

ویلسون برای رمز کردن تلگراف گزارشانش، از کتاب نیایش (مزامیر داوود) استفاده می‌کرد که از سوی کلیسای انگلستان نیز بکار برده می‌شد.^۶

با آنکه انگلیسی‌ها بیش از یک قرن بود که در ایران و بخصوص جنوب آن نفوذ داشتند و از زیر و بم همهٔ امور آگاه

یکی از ماموران برجسته‌ای که از سوی انگلستان در سال ۱۹۰۷ م. به ایران فرستاده شد، آرنولد ویلسون بود. او با بهره‌گیری از هر فرصتی، کوشید، منافع شرکت نفت را تأمین نماید. اقدامات او که در خاطراتش آمده، نشان‌دهنده سیاست استعماری بریتانیا در ایران و منطقه خلیج فارس است. سیاستی که در آن، مردم و دولت ایران به حساب نمی‌آمدند

ویلسون انبوهی از گزارشات رسمی و غیررسمی را برای رؤسای مافوقش در بوشهر، بمبئی و لندن ارسال داشت که می‌توان آنها را، گنجینه‌ای از اسناد، منابع و مأخذ تاریخی، جغرافیایی و مردم‌شناسی و متضمن اطلاعاتی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی - اجتماعی و دیپلماتیک دانست

و نقاط مختلف ایران را می‌شناختند، با کشف نفت و پیشرفت عملیات، باز به فکر تکمیل اطلاعات خود از نقاط دورافتاده و ناشناخته این سرزمین برآمدند. ماموریت ویلسون نیز در همین راستا بود: «شعبه انتلیجنس سرویس نقشه جنوب ایران را با مقدری‌آلات و ادوات نقشه‌برداری به اختیار ما گذارد و دستور داد راجع به نقاطی که در این نقشه روی آنها عبارات (کوهستان و اراضی مرتفع و یا مجهول و کشف نشده) قید گردیده است، مطالعات لازم بعمل آورده و نکات قابل توجه را در نقشه یادداشت نمائیم» (ص: ۱۵).

اصولاً مامورین کنسولگری‌های انگلستان در ایران و عثمانی افسران نظامی بودند و به زبان‌های مختلف آشنایی داشتند. آنان می‌توانستند زیر هر نوع پوششی، سخت‌ترین ماموریتها را هم با موفقیت انجام دهند. و چون پای منافع دولتشان به میان می‌آمد، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند. ویلسون می‌نویسد: «نصب‌العین و هدف مامورین حکومت هندوستان، در این تاریخ، این بود که در کشور ایران یک حکومت با تمام معنا مقتدر و نیرومند بر سر کار بیاید و در صورت عدم امکان، لاقلاً، مشرق و مغرب این مملکت کاملاً تحت نفوذ و سیطره دولت بریتانیا بوده باشد» [ص: ۱۷].

منظور انگلیسی‌ها پیش از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م. از یک دولت مقتدر دولتی بود که بتواند در برابر روسها ایستادگی کند. سیاست بریتانیا، خلاف گفته ویلسون بود. غایت اقدامات و خواسته آنان، این بود که ایران دارای یک دولت مقتدر مرکزی نباشد. این سیاستی بود که انگلستان در طول بیش از یک قرن اعمال کرد و موجبات بی‌اعتباری دولت ایران و سلب حاکمیت آنرا فراهم نمود. بریتانیا هیچگاه از دولت ایران در برابر روسیه دفاع نکرد.

چون نفت ایران بنا بر قرارداد ۱۹۰۱ م. / ۱۳۱۹ ق / ۱۲۸۰ ش. داری در اختیار انگلیسی‌ها قرار گرفت، بریتانیا، کوشید مناطق نفت‌خیز کشور را مالک شود. از آنجا که انگلیسی‌ها می‌دانستند دولت مرکزی ایران توان حفظ امنیت و منافع آنها را ندارد و اخیراً نیز دچار خیزش مردمی در نهضت مشروطه‌خواهی شده است - خود دست به هر اقدامی می‌زدند.

نتیجه اقدامات آنها سلب حیثیت و اعتبار دولت ایران در داخل و خارج از کشور بود: «در اواخر نوامبر به اینجانب دستور داده شد، به اتفاق نیزه‌داران بنگالی، به خرمشهر عزیمت نمایم و از آنجا به محلی که بعدها یکی از مراکز مهم نفت‌خیز دنیا بشمار آمد و عده‌ای از کارشناسان کانادایی و مهندسیین انگلیسی به سرپرستی رینولدز^۲ از طرف کمپانی داری برای استخراج نفت در مشرق شوشتر مشغول کار بودند، رهسپار شوم. دولت ایران شش سال قبل فرمان امتیاز نفت را صادر نموده و خوانین بختیاری نیز در مقابل اخذ مبالغ معتدله‌ای

تعهد کرده بودند که در راه اجرای استخراج نفت، همه‌گونه تسهیلات فراهم کنند» (ص: ۳۷)

با این حال، افراد قبایل محلی، که هیچگونه اطاعتی از دولت مرکزی نداشتند و با بدبینی به خارجی‌ان می‌نگریستند، مزاحمت‌هایی برای رینولدز و گروه کاریش فراهم می‌ساختند. جالب آن که حکومت انگلیسی هند، هیچگاه، دولت ایران را در جریان اعزام نیروهایش به نقاط مختلف کشور قرار نمی‌داد، دست‌کم قبل از اعزام آنها.^۳ به نوشته ویلسون، نیروهای محافظ کنسول‌های انگلیسی مقیم جنوب و جنوب غربی ایران، از طرف حکومت هندوستان تعیین و روانه می‌شدند: «عده تحت فرماندهی اینجانب ظاهراً مامور تقویت کادر کنسولگری اهواز، ولی عملاً، حمایت و صیانت جان کارشناسان حفاری چاههای نفت را عهده‌دار بودند» (ص: ۳۷).

یکی دیگر از وظایف ویلسون، به نوشته خودش، بازدید و نقشه‌برداری از اراضی خوزستان و کهکیلویه و بختیاری بود: «اینجانب در این ماموریت اسامی و اعلام جغرافیایی جنوب غربی ایران را ثبت و ضبط کرده و بعدها در هفت جلد مفصل به طبع رسانیدم» (ص: ۴۶) او که حقوق ناچیزی می‌گرفت، آنقدر در خوزستان مسافرت کرده بود که به ادعای خودش شپها و در تاریکی می‌توانست، بدون راهنما، از گرنده‌ها و گذارهای پربیخ و خم بدون هیچ هراسی عبور کند (ص: ۴۵). علیرغم همکاری برخی از خوانین محلی با انگلیسی‌ها، نیروهایی هم بودند که وجود اجانب را در آن منطقه بر نمی‌تابیدند. «رینولدز، در راه انجام وظایفی که به او محول گردیده، با اشکالات گوناگون مواجه شده و گاهی روحانیون، سکنه محلی را علیه او برانگیخته و گاهی بازرگانان به تحریک متنفذین، از تهیه کالاهاى مورد نیاز او خودداری و یک روز کارگران و مستخدمینی که زیر نظر او به کار اشتغال داشته‌اند دستمزد گزاف و سنگین مطالبه کرده‌اند...» (ص: ۴۷).

ظاهراً، وظیفه اصلی ویلسون، رفع همین اشکالات و موانع بوده است، خواه با دوستی و تطمیع و خواه با زور و تهدید. اما اینها همه دلمشغولی‌های انگلیسی‌ها نبود. ویلسون، مانند هر انگلیسی دیگری، از رقابت‌های آلمان و آمریکا با انگلستان در قضیه نفت، در هراس بود. شاید یکی از دلایل اصلی تضعیف دولت مرکزی و بی‌اهمیت جلوه دادن نقش آن در قضیه نفت همین باشد که دولت مقتدر و صاحب اختیار نتواند با دیگر متقاضیان نفت وارد مذاکره شود. از همین منظر، می‌توان، یکی از علل مخالفت ویلسون و همکاران نظامی استعمارگرش را با استقرار رژیم مشروطه و تشکیل مجلس در ایران و خاورمیانه دریافت. مشروطه واقعی اگر به ثمر می‌رسید، موجب تقویت قدرت دولت مرکزی می‌شد و این برای منافع استراتژیک بریتانیا زیان‌آور بود. ویلسون

به‌ویژه از آن بیم داشت که مبدا هندیها هم بخواهند مشروطه شوند. به صراحت می‌نویسد: از این که در ایران «منابع زرخیز خوزستان نصیب دیگران گردیده و ما از این عواید محروم و بی‌نصیب بمانیم» نگرانست (صص: ۵۷-۵۶).

در راستای همین سیاست‌ها بود که ویلسون بجای مذاکره با دولت مرکزی، به سراغ سران ایلات و قبایل می‌رفت و به تهیه نقشه و گزارشی از مساکن و امکانات آنها می‌پرداخت. در مورد بختیاری‌ها، کار چندان مشکل نبود. چه شرکت نفت از همان آغاز، با شریک کردن آنان در بخشی از منافع شرکت آنها را با خود همراه ساخته بود. خوانین هم مامورانی را بر سر چاه‌های نفت گمارده ولی از درآمد حاصله و حقوق ماهانه هیچ به آنها نمی‌پرداختند. نکته پرمعنا آنجاست که این مامورین مسلح برای تأمین معاش خود به جان کشاورزان و رعایا و کارگران محل افتاده و به عنوانی مختلف از قبیل «قلق و جریمه و غیره» از آنها اخذ می‌کردند (ص ۶۳).

شرکت نفت، برای رسیدن به اهدافش، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد. یکی از این وسایل پزشک کمپانی است که دکتر یانگ نام داشت و توانسته بود با درمان بزرگان محلی در دل آنها نفوذ کند: «پزشک نامبرده، در فاصله کوتاهی، به زبان فارسی تسلط کامل حاصل کرده و به اصطلاحات محلی نیز آشنا شده بود. طرز رفتار وی با ارباب رجوع و حسن سلوک او، در پیشرفت کار شرکت زیاده از حد مؤثر واقع گردید. در حقیقت او یکی از عناصر برجسته و کارمندان ذی‌قیمت کمپانی بشمار می‌رفت (ص: ۴۸).»

خود ویلسون هم، با پوشیدن لباس مبدل و محلی، خود را به صورت مردمان منطقه در می‌آورد و به سراغ سران ایلات می‌رفت. او نیز همواره، مقداری دارو برای معالجه بیماران همراه داشت و از این راه دوستی بیماران را جلب می‌کرد. برای رفتن به میان ایلات کهگیلویه، ویلسون، علاوه بر دارو، چند عدد ساعت و دوربین نیز با خود همراه داشت که به سران عشایر محلی تقدیم می‌کرد.

از آنجا که دولت مرکزی، بر اثر سیاست‌های دو دولت همسایه، در طول یک قرن، اقتدار خود را از دست داد و در همین زمان هم دچار کشمکش با انقلابیون و مشروطه‌خواهان بود، برخی از سران عشایر، از فرصت استفاده کرده به خودسری پرداخته بودند. در آن مقطع، آنان، متأسفانه، علاوه بر مزاحمت‌هایی که برای مردم اطراف خود ایجاد می‌کردند، و افزون بر اقدامات خودسرانه، و یاغیگری‌ها، برخی از آنان، با مامورین اجنبی همکاری می‌نمودند (صص: ۹۷-۹۳).

پس از آن که نفت استخراج شد (۱۹۰۸ م. / ۱۲۸۷ ش) لزوم ایجاد یک خط لوله از مسجد سلیمان به یکی از بنادر

آشکارا گردید. به نظر ویلسون، انجام این عمل، پس از مذاکره با بختیاری‌ها و شیخ خزعل امکان‌پذیر می‌شد. نگرانی او از رقابت امریکایی‌ها و هلندی‌ها و روس‌ها بود: «کارهای کمپانی بیش از آنچه تصور شود حکم یک معمای بغرنج و پیچیده را گرفته. از یک طرف امتیاز استخراج نفت بوسیله دولت ایران اعطا گردیده و از طرفی حسن جریان کار یک قسمت بسته به روابط و مناسبات و دادیه کمپانی و خوانین و مشایخ عرب، و قسمتی معلول پشتیبانی مقامات نظامی انگلیسی و هندوستان می‌باشد. شعبه مرکزی شرکت واقع در گلاسکو بطور کلی در تمام امور حاکمیت و نظارت دارد ولی در عین حال وزارت خارجه و سیاستمداران لندن نیز در کارها دخالت می‌کنند» (ص: ۱۰۷).

داشتن مناسبات حسنه با سران بختیاری مزایای دیگری هم داشت: امنیت تجارت و راه‌های تجاری که قرار بود کالاهای انگلیسی را از خلیج فارس به مرکز ایران برساند؛ بویژه، در این موقع که سران ایلات بختیاری، پس از فتح اصفهان و تهران، مالک الرقاب ایران هم بحساب می‌آمدند. اگر در غرب کشور، خیال انگلیسی‌ها از بابت عشایر محلی آسوده بود، در دیگر نقاط کشور، وضع به همان خوبی که دلخواه انگلیسی‌ها باشد نبود: بوشهر که بندر اصلی تجارت ایران در خلیج فارس به حساب می‌آمد و عمده کالاهای انگلیسی از آن بندر وارد خاک ایران می‌گردید، علیرغم همه اقدامات سیاسی و تهاجمات نظامی بریتانیا به آن بندر، رویهمرفته هرگز، تسلط بریتانیایی‌ها را گردن نگذاشته بود. بخصوص تجار آن که روابط خوبی با روحانیون و مشروطه‌خواهان داشته و حضور انگلیسی‌ها و کالاهایشان را به دیده رقابت می‌نگریستند. به علاوه، حضور ماموران و بازرگانان دیگر کشورها در آن بندر نیز مانع از آن بود که انگلیسی‌ها هر چه می‌خواهند، انجام دهند. در ۱۹۰۹ م. / ۱۳۲۸ ق. و در هنگامه مبارزات مردم ایران علیه استبداد و استعمار، بار دیگر بوشهر به آشوب کشیده شد. ویلسون که جز به منافع دولت و روسایش نمی‌اندیشید، مردم بوشهر را بی‌فرهنگ و بدون مدنیت می‌خواند. وی مانند سایر همفکرانش خواهان لشکرکشی مجدد انگلیسی‌ها به این بندر بود: «بوشهر را در ۱۹۰۹ م. عده‌ای از ملیون و طرفداران مشروطه متصرف گردیده و برای کالاهای خارجی یک نوع تعرفه گمرکی خاصی وضع کرده‌اند. چون کلیه کسانی که در بوشهر تظاهر به مشروطه‌طلبی می‌کنند، بوئی از فرهنگ و تمدن به مشامشان نرسیده، بیم آن می‌رود که در صدد نهب و غارت شهر برآمده و کلیه امته انگلیسی‌ها را که در مغازه‌ها و دکانین موجود است غارت و چپاول کنند و در این صورت بعید نیست که کاکس^{۱۱} از نقطه نظر اعاده نظم و آرامش از حکومت هندوستان تقاضا نماید که موقتاً با اعزام نیروهای

سرآرنولد ویلسون (متولد ۱۸۷۳) خدمت در دستگاه ارتش استعماری را از هجده سالگی آغاز کرد و در ۲۳ سالگی با درجه سرجوخگی مامور ایران گردید. در سی سالگی سروان شد و در ۱۹۲۰ لقب شوالیه گرفت و وارد فعالیت‌های نفتی شد تا جایی که به ریاست شرکت نفت ایران و انگلیس رسید. در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم به نمایندگی از سوی حزب محافظه کار به مجلس راه یافت. در جنگ جهانی دوم داوطلبانه وارد نیروی هوایی شد و در جریان یک ماموریت بمباران، هواپیمایش هدف قرار گرفت و کشته شد

یکی از وظایف ویلسون، بازدید و نقشه برداری از اراضی خوزستان و کهکیلویه و بختیاری بود: «اینجانب در این ماموریت اسامی و اعلام جغرافیایی جنوب غربی ایران را ثبت و ضبط کرده و بعدها در هفت جلد مفصل به طبع رسانیدم» او آنقدر در خوزستان مسافرت کرده بود که به ادعای خودش شبها و در تاریکی می توانست، بدون راهنما، از گردنه‌ها و گذارهای پرپیچ و خم بدون هیچ هراسی عبور کند

نظامی به این آشوب و کشمکش خاتمه دهد» (ص: ۱۱۳). به روشنی آشکار است که ویلسون حاضر نبود بپذیرد که ایران کشور مستقلی است و دولت و مجلس دارد. برای رفع مشکلی که خود عامل آن بودند در فکر آوردن نیروی نظامی از هند بود.

اما کاکس که امنیت مناطق نفتی برایش مهمتر بود، از بوشهر به خرمشهر رفت تا در اطراف انعقاد قراردادی مربوط به انتظامات مناطق نفت خیز با شیخ خزعل مذاکره کند.^{۱۳} ویلسون که بعنوان منشی و معاون کاکس در مذاکرات حضور داشت، دریافت که کاکس «در نقاط گمنام خوزستان به سیر و سیاحت پرداخته و از مراکز مهم نقشه برداری کرده است.» (ص: ۱۱۵)

کاکس به زبان عربی تسلط داشت و شیخ که می خواست در مقابل مقامات ایرانی از حمایت دولت انگلیس برخوردار باشد و املاک و مستغلات خود را حفظ کند، حاضر شد از بروز نا امنی در مناطق نفت خیز جلوگیری بعمل آورد. کاکس هم به نمایندگی از سوی دولت متبوعش، به شیخ اطمینان داد در صورتی که او برای تأمین آرامش این ناحیه کوشش کند، مقام و موقعیت خود و اخلافش برای همیشه تضمین خواهد شد.

شیخ مقداری از زمین‌های آبادان را به کمپانی فروخت و ویلسون نقشه حدود و اندازه‌های پالایشگاه آبادان را ترسیم کرد (صص: ۱۱۷ - ۱۱۶).

کاکس که معتقد بود انقلاب مشروطه ایران موجب اختلال در امنیت مناطق نفت خیز خواهد شد، اجازه نداد سربازان هندی به هندوستان مراجعت کنند و ویلسون هم چنان در خوزستان باقی ماند (ص: ۱۱۹).

در ماه مه ۱۹۰۹ م؛ به نوشته ویلسون، **سر ویلیام ویلکاکس**^{۱۴}، یکی از مهندسان عالی‌رتبه آبیاری انگلیسی، از مصر به بین‌النهرین و از آنجا به اهواز آمد. ویلسون گزارشات و پرونده‌هایی را که از اراضی آنجا تهیه کرده بود، در اختیار او گذاشت. ویلکاکس معتقد بود که اراضی خوزستان مستعدتر و آماده‌تر از اراضی بین‌النهرین هستند. شکوه ویلسون آن بود که دولت ایران نه خود مبادرت به احیای آن اراضی خواهد کرد و نه اجازه خواهد داد دیگران آنرا مورد بهره‌برداری قرار دهند (ص: ۱۲۱).

از مطالعه این قسمت از یادداشت‌های ویلسون - که در جای دیگر بدان اشاره نشده - درمی‌یابیم که پس از کشف نفت در خوزستان، بریتانیا خواب مستعمره کردن آن ایالت را می‌دیده است.

ماه بعد ویلسون ارتقا سمت یافت و کفیل کنسولگری انگلستان در خرمشهر گردید. در مدتی که در محرمه بود، مرتب، با مردم خوزستان یا مقامات ایرانی درگیر بود و مراقبت

داشت که جریان امور به منفعت شرکت نفت پایان یابد. کاکس به شدت از او راضی بود و گزارشات مثبتی از کارهای وی که عبارت بود از کفالت کنسولگری خرمشهر، نقشه برداری و توسعه امور بازرگانی انگلستان و ایران به لندن می‌فرستاد (ص: ۱۴۱). نیروی دریای انگلستان از نقشه‌هایی که او از خور موسی و رودخانه بهمینشیر تهیه کرده بود، ابراز رضایت می‌کرد (ص: ۱۴۴).

در نوامبر ۱۹۱۰ م / ۱۳۲۹ ق. ویلسون از کفالت کنسولگری کنار رفت، و بار دیگر، به کارهای سابقش، که بیشتر به آنها علاقه داشت، برگشت. این بار ماموریت او سفر به لرستان و نقشه برداری از آن مناطق به بهانه احدا راه‌آهن سرتاسری ایران بود (ص: ۱۶۰).

گرچه ایران، در این سال، گرفتار آشوب بود، ویلسون اظهار مسرت می‌کرد که امنیت و آرامش خوزستان، مانند دیگر نقاط ایران، دستخوش هرج و مرج نگردیده و اعضای شرکت در یک محیط آرام و عادی به انجام وظایف خود مشغول هستند. تنها نگرانی او، در این موقع، توسعه و پیشرفت امور بازرگانی تجار آلمانی در کرانه‌های خلیج فارس و فعالیت روزافزون مامورین دیپلماسی روسیه در این نواحی بود. در حالی که به نظر او براساس قرارداد ۱۹۰۷ م، روسها نمی‌بایستی در آن مناطق آفتابی شوند.

با وجود آن که بریتانیا خواهان بهانه‌ای بود که براساس آن نیروهایش را به ایران گسیل نماید و از اقتدار و اعتبار دولت ایران بکاهد، میلیون این مملکت خواهان وحدت اقوام و نیروهای مختلف کشور بوده و آرزوی دولتی را داشتند که بتواند آبادانی و ترقی مملکت را میسر سازد: «طبقه منوره ایران معتقدند که تا یک حکومت مقتدری در مرکز مملکت روی کار نیاید و برای تأمین آرامش و امنیت در سراسر کشور بذل مساعی ننماید، آبادی و پیشرفت مملکت بهمین وضع حاضر متوقف خواهد ماند.» از نظر آنان «نوشداروی هرج و مرج و طغیان و شورش ایلات و قبایل فقط و فقط منوط به تشکیل یک حکومت مقتدر در مرکز مملکت می‌باشد تا بلافاصله برای سرکوبی متمردين قیام نموده و با قدرت هر چه تمامتر بر اوضاع مسلط شود» (ص: ۱۷۰).

فصل پنجم کتاب ویلسون به چگونگی علاقه روس‌ها و آلمان‌ها به احداث راه‌آهن در ایران و عثمانی اختصاص دارد. یک نکته مسلم است و آن این که انگلیسی‌ها، به هیچ عنوان، خواهان احداث راه‌آهن در ایران نبودند. بخصوص خطوطی که روسیه و آلمان پیشنهاد می‌کردند. با این حال، سال ۱۹۱۱ م. را ویلسون در غرب کشور سپری کرد و می‌خواست در لرستان نقشه احداث راه‌آهن را ترسیم کند (صص: ۲۰۸ - ۱۶۷).

فصل ششم که به حوادث نیمه دوم سال ۱۹۱۱ م. /

۱۳۳۰ ق. اختصاص دارد، به تحقیق دربارهٔ احداث راه آهن فارس می‌پردازد. به نوشتهٔ ویلسون، وجود قبایل متعدد در جنوب و جنوب شرقی کشور و عدم امنیت در غیاب یک دولت مقتدر و قانونی، موجب می‌گردد که مردم اسلحه بخواهند و به همین خاطر قاچاق این متاع بسیار رایج است (ص: ۲۱۱).

استفاده از رقابت‌های رؤسای قبایل و رودرو قرار دادن آنها، از ترفندهایی بود که بسیار مورد استفادهٔ استعمارگران قرار می‌گرفت. یکی از این موارد، رقابت و حسادت بختیارها و قشقایها که بسیار خطرآفرین بود. یا رقابت قشقایها با ایلات خمسه فارس که سال‌های متمادی آن خطه را به آتش می‌کشید.

نتیجهٔ تاسف بار چنین اوضاعی آن بود که در بعضی از موارد مردم عادی که قدرت دفاع از خود را نداشتند، آرزو می‌کردند دولت‌های خارجی امنیت لازم را برای آنان فراهم سازند. «بیدیهی است این عدم امنیت می‌باشد که مردم را نسبت به آب و خاک آبا و اجدادی خود نا امید و مایوس نموده و آنها را خواه‌ناخواه، به بیگانگان و اجانب متمایل می‌سازد.» (ص: ۲۲۳).

فقدان امنیت و عدم ثبات سیاسی از مهمترین عوامل بازماندن رشد و ترقی اقتصادی است. عملکرد رؤسای قبایل و عشایر هم موجب ضعف دولت مرکزی می‌شد و هم مستقیماً مانع از ترقی کشاورزی که در آن دوره، تقریباً، یگانه شیوهٔ تولید اقتصادی بود: «رؤسای ایلات و عشایر تا آنجا که مقدور باشد، افراد ایلات خود را دوشیده و استثمار می‌کنند. افراد ایل هم، ناگزیر، به‌جان یکدیگر افتاده و اثاثیه همدیگر را به غارت می‌برند، و گاهی هم با یکدیگر ائتلاف کرده امتعهٔ تجارتی و قافله‌های بین طرق و شوارع را تاراج می‌نمایند و بعضی اوقات رعایای دهات را مورد تعرض قرار داده و محصول املاک آنها را چپاول می‌کنند. دهاقین و کشاورزان با این ترتیب هیچ‌گاه، به‌فکر عمران و آبادی اراضی زراعتی و افزایش محصول نیستند و فقط به همان مقدار که با آن سد جوع کنند، قناعت می‌کنند.» (ص: ۲۳۷).

یادداشت‌های ویلسون پیرامون اوضاع فارس، تا زمان خودش، بر ششصد صفحه بالغ شده بود (ص: ۲۴۰) گزارشات او، بعدها مورد استفادهٔ مامورین انتلیجنس سرویس و اعضای کنسولگری‌های انگلیس در ایران قرار گرفت (ص: ۲۳۷).

در واقع کنسولگری‌های انگلستان در سراسر ایران، به نوعی مراکز آموزش و فرهنگ برای اتباع خودشان نیز محسوب می‌شد. ویلسون گلاویه می‌کرد که تنها نقص کنسولگری‌ها فقدان یک کتابخانهٔ مفصل است تا اتباع انگلیس بتوانند در موقع لزوم به کتب و تألیفات جهانگردان خارجی مراجعه کنند. او امیدوار بود که طی چهار سال آینده،

کنسولگریها، از کتابخانه‌های ارزشمندی بهره‌مند شوند (ص: ۲۴۶). خود او به هنگام ترک ایران کتابهایش را در هشت صندوق جای داد و برد. (ص: ۲۶۳).

فصل هفتم کتاب به بیان اتفاقات سال ۱۹۱۲ م / ۱۳۳۱ ق. اختصاص دارد: ویلسون که از اصفهان عازم بوشهر است و از منطقهٔ بختیاری عبور می‌کند، از اغتشاشات ایران دلتنگ است. به نظر او نه استقرار رژیم مشروطه و نه قرارداد ۱۹۰۷ نتوانسته‌اند نظم و آرامش را در مملکت برقرار سازند. جالب است که از چشم او و ناظران سیاسی، قرارداد ۱۹۰۷ «علاج دردهای بی‌امان» ایران بوده است. اما مهمتر از آن واکنش مردم است که به گفتهٔ او وطن پرستان ایرانی نه تنها قرارداد را نپذیرفته‌اند، بلکه، «علیه مسکو و لندن تحریک می‌کنند» (ص: ۲۵۴).

در حالی که ویلسون به بیزاری مردم ایران از نفوذ روس و انگلیس بر کشورشان معترف است، آن دو دولت بعلاوه آلمان مشغول رقابت و توطئه برای احداث راه‌آهنی در ایرانند که اصلاً قرار نبود احداث شود. از نظر انگلیسی‌ها، روسیه رقیب بود و آلمان دشمن؛ و هدف هر دوی آنها، رسیدن به خلیج فارس. ماموریت ویلسون آن بود که، به هر طریق ممکن، مانع از توفیق رقبا گردد.

او از خدماتی که به شرکت نفت و منافع دیگر هموطنانش انجام داده به خود می‌بالد و به دولت انگلستان حق می‌دهد که برای حفظ منافع خود و اتباعش هر اقدامی را به عمل آورد (ص: ۲۶۴). مثلاً در ۲۸ ژوئن که مطابق با هفتم و هشتم تیرماه است به محرمه رفت و به مدت سه هفته اراضی واقع در میان اهواز و عماره و بصره و هویزه را به دقت نقشه‌برداری کرد (ص: ۲۶۹).

علاوه بر ماموریت‌های یاد شده، ویلسون می‌باید کارهای کارشناسی تعیین مرزهای ایران و عثمانی که انگلستان علاقمند به آن بود را نیز انجام می‌داد. البته ویلسون می‌نویسد که دو دولت خواهان علامتگذاری مرزهایشان از فاو تا آرارات هستند. اگر دو دولت نمی‌توانستند به توافق برسند، کمیسیون حکمیت، که از نمایندگان روس و انگلیس تشکیل می‌گردد، امور را فیصله می‌داد^{۱۱} (ص: ۲۷۹).

از آنجا که انگلستان، در مناطق وسیعی از دو کشور منابع عظیم نفتی به چنگ آورده بود شدیداً به حل مشکلات مرزی ایران و عثمانی علاقه داشت. به همین دلیل انگلیسی‌ها، برای آن که خاطرشان آسوده باشد کتباً از دولت ترکیه تعهد گرفتند که نتیجهٔ «حکمیت نمایندگان روس و انگلیس و کمیسیون مختلط سرحدی هر چه باشد، نسبت به امتیاز نفت داری بلااثر خواهد بود» (ص: ۲۴۳)

بقیهٔ صفحات کتاب که سال ۱۹۱۴ م / ۳۴ - ۱۳۳۳ ق. را دربر می‌گیرد، به شرح همین مقوله اختصاص دارد. این

فصل پنجم کتاب ویلسون به چگونگی علاقهٔ روس‌ها و آلمان‌ها به احداث راه‌آهن در ایران و عثمانی اختصاص دارد. یک نکته مسلم است و آن اینکه انگلیسی‌ها، به هیچ عنوان، خواهان احداث راه‌آهن در ایران نبودند. بخصوص خطوطی که روسیه و آلمان پیشنهاد می‌کردند

از مطالعه قسمتی از یادداشت‌های ویلسون - که در جای دیگر بدان اشاره نشده - درمی‌یابیم که پس از کشف نفت در خوزستان، بریتانیا خواب مستعمره کردن آن ایالت را می‌دیده است

بخش از یادداشت‌های ویلسون به سال ۱۹۱۴ م. خاتمه می‌یابد. پس از ورودش به لندن قرار می‌شود که به جبهه فرانسه اعزام شود. اما سرپرسی کاکس، تلگرافی، او را می‌خواهد. ماموریت جدید وی، معاونت سرپرسی کاکس در بصره است (ص ۳۸۹).

نتیجه:

آنچه از مطالعه خاطرات سرآرنولد ویلسون حاصل می‌شود آنست که انگلستان، به کمک ماموران وظیفه‌شناس و با انضباط خود، در رسیدن به اهداف استعماریش موفق بود. هدف غائی بریتانیا در اعمال سیاست‌های گوناگونش، حفظ منافع خود در منطقه بود. یکی از راه‌های تحقق این هدف، تضعیف دولت مرکزی ایران بود. نوشته‌های ویلسون - که تازه نشان‌دهنده همه تاکتیک‌ها و سیاست‌های اعمال شده از سوی دولت متبوعش نیست - مؤید این نظر است که انگلستان به هیچ عنوان نمی‌توانست خواهان ترقی و پیشرفت مردم ایران بوده باشد. هر اقدامی از سوی ایرانیان، که به هر شکلی با منافع درازمدت یا کوتاه مدت آن امپراطوری در تعارض قرار می‌گرفت، از نظر دولت انگلستان و مامورانش مردود و محکوم بود؛ حتی استقرار نظام مشروطه که می‌توانست بزبان رقیب سنتی‌اش روسیه تمام شود. به همین دلیل مجلس ایران که قصد تقویت دولت را داشت، نابود ساخت. در آن مقطع و در دوران جنگ اول جهانی، انگلستان زیانهای مهلکی بر ایران وارد ساخت...

پی‌نوشت‌ها:

۱- W. Knox D'arcy (۱۹۱۷ - ۱۸۴۹) سرمایه‌دار متولد انگلستان که در استرالیا در معادن طلا سرمایه‌گذاری کرده بود دارایی‌هایش را در نفت ایران به کار انداخت. وی هرگز به ایران نیامد. پیش از شروع جنگ جهانی اول، دولت انگلستان در سهام شرکت نفت داری شریک شد و سلطه خود را بر آن مستحکم کرد. به نقل از [ماسلی، لئونارد]: نفت، سیاست و کودتا، ترجمه رفیعی مهرآبادی، جلد اول، رسام. تهران ۱۳۶۶ - صص: ۷۴ - ۵۳].

۲- هنگامی که سرمایه اولیه داری در حال اتمام بود، دولت انگلستان از بیم آن که امتیاز نفت به دست تراستهای آمریکایی و هلندی بیفتد، خود را به موضوع نفت علاقمند نشان داد و از داری خواست که مذاکره با بیگانگان را تا پیدا شدن منابع انگلیسی علاقمند به سرمایه‌گذاری در این طرح به تعویق اندازد. به نقل از [شوادران، بنجامین: خاورمیانه، نفت و

قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، چاپ دوم، جیبی، تهران ۱۳۵۴. ص: ۱۶].

۳- سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، چاپ دوم، انتشارات وحید، بی‌جا، ۱۳۶۳.

۴- Sir. A. VILSON

۵- ماسلی، لئونارد: نفت، سیاست و کودتا، پیشین، ص ۶۹.

۶- ماسلی، پیشین، ص ۷۲.

۷- REYNOLDS مدیر عملیات داری در ایران و یک انگلیسی پشت کاردار در استخراج نفت.

۸- ماسلی، لئونارد، پیشین، ص ۶۳.

۹- Dr. YOUNG برای اطلاع بیشتر در مورد او و چگونگی سهم شدن بختیارها در منافع شرکت نگاه کنید به: فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت؛ انتشارات کاوش، تهران، بی‌تا، صص: ۲۶۰ به بعد.

۱۰- انگلیسی‌ها علاوه بر حضور سلطه‌گرانه خود و اعزام نیروهای انگلیسی و هندی به بوشهر، در قرن ۱۹ م. / ۱۳ ق. دوبار رسماً به آن بندر لشکر کشیدند. هر دو تهاجم نظامی به بهانه بازداشتن ایران از تصرف هرات صورت گرفت: اولی در زمان محمدشاه قاجار ۱۸۳۹ م. / ۱۲۵۴ ق. و دومی در زمان ناصرالدین شاه در ۱۸۵۷ م. / ۱۲۷۳ ق.

۱۱- Sir. PERCY Cox (۱۳۱۶ ش - ۱۲۷۹ ق/

۱۹۳۷ - ۱۸۶۴ م.) یکی از برجسته‌ترین ماموران انگلیس در خلیج فارس و ایران و منطقه بود که با سرآرتور هاردینگ و لردکرزن همکاری داشت و رئیس ویلسون بود. وی را از سیاس‌ترین و مجرب‌ترین ماموران سیاسی بریتانیا در خلیج فارس و منطقه به حساب می‌آورند. برای آشنایی بیشتر از اقدامات او ر. ک: گزارشهای سالانه سرپرسی کاکس، سرکنسول انگلیس در بوشهر، ترجمه حسن زنگنه، به کوشش عبدالکریم مشایخی، مرکز مطالعات بوشهرشناسی، چاپ اول، انتشارات پروین، ۱۳۷۷. صص: ۱۱ - ۹.

۱۲- در مورد خزل و نقش او در تاریخ معاصر، حرف و حدیث بسیار است. از جمله ر. ک: لورین، سرپرسی: شیخ خزل و پادشاهی رضاخان، ترجمه رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، انتشارات فلسفه، تهران ۱۳۶۳.

۱۳- Sir. W. VILCOX

۱۴- این کار سابقه طولانی داشت. دست‌کم از زمان پادشاهی محمدشاه قاجار یعنی از سال ۱۲۵۹ ق. / ۱۸۴۳ م. مرتبه این کمیسیون تشکیل می‌گردید. توطئه‌های روس و انگلیس و زیاده‌خواهی و فرصت‌طلبی عثمانی‌ها، هیچ‌گاه اجازه نداد این کار به سامان برسد.